



نویسنده کتاب «فولاد» در نشست نقد و بررسی مطرح کرد؛

## شهید فولادگر شخصیتی ذوالابعد بود

مضمون مشقت‌هایی که در ۱۵۰ روز بی‌خبری از شهید روایت کردم.



کار پیش نمی‌رود، همین شد کم‌کم فهمیدم دانای کل سبک مناسبی نیست و باید کتاب را تدوین کنم؛ یعنی چند روایت از افراد مختلف را از زبان خودشان با کمی تغییر در لحن و زبان در کتاب بیاورم.

### وقتی بنزین تمام شد

روایت‌های مختلفی را بالا و پایین کردم تا به این نتیجه رسیدم کتاب را با شیئی شروع کنم که شهید، ایران را به مقصد مدینه ترک کرد، چرا که اتفاقات زیادی در این شب برای شهید پیش آمده‌است. مثلاً همان شب خیلی علاقه نداشت با کاروان خودش به فرودگاه برود و از همسرش خواسته بود با او به فرودگاه امام خمینی (ره) برود. همسر شهید تعریف می‌کند من آن شب به بنزین ماشین دقت نکرده بود و موقع برگشتن از فرودگاه بنزین ماشین تمام می‌شود و بین راه می‌ماند، می‌خواهد به شهید زنگ بزند، ولی تصمیم می‌گیرد وقتی از سفر برگردد، این جریان را برایش تعریف کند.

### می‌خواستیم حوادث گویا و زنده‌تر باشند

لحظات شهادت را از زبان آقای شجاعی که در زمان حادثه نزدیک شهید فولادگر بود روایت کردم، چرا که می‌خواستیم حوادث گویا و زنده‌تر باشند. آنجا که در ارتباط با شهادت پدر و پیدا کردن پیکر پدر است، از زبان دختر شهید روایت کردم که چطور پیکر شهید را بعد از جست‌وجوی زیاد به کمک یکی از عرب‌هایی که آنجا کار می‌کرد، بین شهدای هندی پیدا کردند؛ چون شهید در روز حادثه کمی پارچه نارنجی و زرد همراهش بود و آنها فکر کردند از شهدای هندی است. بعد هم با هواپیمایی که سفر و دیپلمات‌های ایرانی به ایران برگشتند، شهید را به ایران برمی‌گردانند. فصل‌هایی را هم از زبان خواهر و مادر شهید با

نشست نقد و بررسی کتاب «فولاد» با حضور داوود قاسم‌پور، منتقد، رضوان پورشمس؛ همسر شهید فولادگر و محمدعلی قربانی؛ نویسنده کتاب در خانه کتاب و ادبیات ایران برگزار شد. آنچه در ادامه می‌خوانید، گزیده‌ای از سخنان نویسنده کتاب است.

### قسم خورده بودند اطلاعاتی ندهند!

خانواده شهید خیلی همراه بودند و به راحتی داستان‌هایی را روایت می‌کردند، ولی دوستان شهید در ارائه اطلاعات خیلی مقاومت می‌کردند، طوری که قسم خورده بودند اطلاعاتی ندهند. حتی اسم خود را نمی‌گفتند و من با آدم‌هایی مصاحبه می‌کردم که اسم برخی از آنها را نیز نمی‌دانستم.

### روایت دانای کل در زندگینامه شهید فولادگر، بیشتر جاهل کل است!

ابتدا تصمیم گرفتم کتاب را از زبان دانای کل بنویسم، ولی هرچه بیشتر جلو می‌رفتم می‌دیدم نوشتن دانای کل از زندگینامه یک شهید اطلاعاتی، بیشتر جاهل کل است؛ چون هیچ چیزی نمی‌توانیم درباره شهید پیدا کنیم. مثلاً خاطرم هست از دوستان شهید راجع به پست شغلی شهید در لبنان می‌پرسیدم که هر کدام یک چیزی می‌گفتند؛ یکی می‌گفت آقای فولادگر مسئولیت آموزش نظامی را برعهده داشت، یکی دیگر می‌گفت شهید مسئول آموزش نبود، بلکه دبیر ستاد بود.

آن یکی می‌گفت ما اصلاً در لبنان دبیر ستاد نداشتیم و شهید هماهنگ‌کننده بود. برای فهمیدن یک پست شغلی به چند شغل رسیدم که نمی‌دانستم درست کدام است و در نهایت به این نتیجه رسیدم که این طور



رضوان پورشمس، همسر شهید فولادگر:

## «فولاد» نتیجه تلاش انجمن سپاس و آقای قربانی است

آقای قربانی برای نوشتن کتاب زحمت زیادی کشیدند. به خاطر شرایط زندگی شهید، جمع‌آوری روایت‌ها از زندگی ایشان برای نویسنده سخت بود. در برخی روایت‌ها که از زبان خانواده گفته می‌شد، انتظار داشتم روایت از حالت محاوره‌ای به شکل ادبی تغییر



کند. با این حال خیلی از نویسنده ممنونم، چون اگر آقای قربانی و انجمن سپاس این کار را نمی‌کردند، هیچ وقت کتابی راجع به این شهید گردآوری نمی‌شد؛ چرا که امروز مادر، خواهر و خیلی از دوستان شهید را از دست داده‌ایم که در نوشتن این کتاب به ما کمک کردند.

### آقای منتقد

داوود قاسم‌پور، منتقد:

قلم نویسنده «فولاد» روان، سلیس و گویاست



نوشتن کتاب بسیار سخت است و این کاری است که کمتر کسی جرأت می‌کند به آن ورود کند، چون کتاب موضوع زنده‌ای دارد و هنوز اطلاعات دقیق و کاملی از حادثه منکشف نشده‌است. نکته دیگر این‌که شهید فولادگر، یک شخصیت ذوالابعد دارد. او هم در انقلاب نقش داشت، هم در دفاع مقدس. حتی در بخش فراملی به عنوان مستشار در کشورهای دیگر حضور داشت و در انتقال تجربیات نظامی به دیگر کشورها مؤثر بود. مسأله دیگر این‌که مصاحبه کردن با افراد نزدیک به سردار به خاطر شغل شان سخت‌تر بود. همان طور که در کتاب می‌بینیم اسمی از آنها نیامده و این موارد کار را برای یک پژوهشگر سخت‌تر می‌کند.

کتاب فولاد تقریباً کم‌غلط است و ویرایش خوبی دارد. با این‌که راویان کتاب متعدد هستند، نویسنده توانسته با قلم سلیس و روان خود، داستان یکدستی ارائه کند. پرداخت کتاب خوب است. گرفتن ۵۰ مصاحبه کار سختی است، محمدعلی قربانی حتماً توانسته اعتماد خانواده شهید را جلب کند. او نه تنها با اعضای اصلی خانواده، حتی با اقوام دورتر نیز مصاحبه‌هایی گرفته‌است.

تصور می‌کنم اگر مصاحبه مادر شهید در ابتدای کتاب می‌آمد بهتر بود، ورود با حادثه منای خیلی خوب است، ولی وقتی خواننده راجع به حادثه منای می‌خواند، خیلی تحت تأثیر فضا قرار می‌گیرد. قلم خوب نویسنده هم که روایت عالی از این فاجعه را ارائه کرده و وقتی خواننده این بخش را مطالعه می‌کند، بیشتر دنبال این فاجعه است تا دنبال شهید. اگر روایت اول از زبان مادر شهید بود، وزن کتاب تغییر می‌کرد. نکته دیگر مربوط به مصاحبه‌هایی است که با افراد نزدیک شهید در زمان حادثه انجام می‌شود. می‌بینیم وزن داستان آنجایی که راجع به شهید رکن‌آبادی است با شهید فولادگر یکی می‌شود، همان اندازه که از شهید رکن‌آبادی می‌گوید، از شهید فولادگر هم حرف می‌زند، ضمن این‌که ما از خود فاجعه مناروایت دقیقی نداریم و نویسنده خیلی منظم و واقع‌گرایانه و فارغ از سوگیری‌های سیاسی، روایت واقعی از حادثه منارائه کرده‌است.

به نظر من این کتاب هنوز دیده نشده و فکر می‌کنم در آینده دیده شود و مورد استناد قرار گیرد، به این علت که ناگفته‌های فراوانی از بعضی نهادها و فعالیت‌های ایران در سایر کشورها دارد که در کتاب‌های دیگر گفته نشده‌است. ای کاش نویسنده بعضی از واژه‌ها و مفاهیم را گویا و معادل‌سازی می‌کرد، چرا که برخی خواننده هانسیب به این کلمات آگاهی ندارند. البته در برخی واژه‌ها این اتفاق افتاده که به نظر من در این موارد هم باید استنادهایی قائل می‌شد. در نگاه کلی هیچ سکنه، پرش و حفره‌ای در متن نمی‌بینیم که روایت اول را با روایت دوم بی‌ربط نشان دهد. نویسنده با قلم خود اینها را ورز داده و متنی سنجیده را نوشته‌است. این نقدها هم البته سلیقه‌ای است، چرا که محمدعلی قربانی رویکرد ادبی دارد و من رویکرد تاریخی.